

ریشه‌شناسی «یوغ» و «جفت»

دکتر تیمور مالمیر*

چکیده

در این مقاله، کاربردهای مشترک جفت و یوغ و تلفظ‌های متعدد و گونه‌گون آنها را در معانی دو و زوجیت و در حوزه کشاورزی نشان داده‌ایم. اسناد بسیار از کاربردهای کهن دو واژه و گویش‌های کنونی، گواه آن است که این دو واژه در معنای دو و دوگانگی مشترک هستند و گاهی نیز به جای هم به کار می‌روند. در برخی موارد نیز در حوزه نام گذاری‌ها برای هر دو واژه یک تلفظ رایج است. فرایندهای تحول آوایی آنها نیز گواهی می‌کند که دارای ریشه واحدی هستند. بر اساس مفهوم مشترک و ریشه واحد جفت و یوغ، یک تصحیف را نیز در چند شعر تصحیح کرده‌ایم.

واژه‌های کلیدی

تصحیف، جغ، جفت، یوج، یو، یوغ، یوگان

۱- مقدمه

پیش از آنکه کشاورزی به شکل امروزی گسترش مایشینی بیابد، گاو مهم‌ترین وسیله شخم‌زنی و خرمن‌کوبی بود. برای این کار، غالباً از دو گاو استفاده می‌کردند. بدین سبب، از قدیم اصطلاح «جفت‌گاو» رایج شده است و همچنان بصورت «جفت‌گاو» یا «گاو جفت» به کار می‌رود. واژه «جفت» در زبان فارسی معیار به معنای نظیر و همتا و هم‌شان، زوج و همسر است، در معنی «دو» برای شمارش اشیاء و وسائلی که دوتایی هستند، مثل کفش و جوراب و دستکش نیز به کار می‌رود، غیر از این معانی، «جفت» در گویش‌ها و لهجه‌های ایرانی، برای نامیدن وسائل کشاورزی و تقسیم و پیمایش زمین به کار می‌رود و در همین معانی در متون کلاسیک فارسی نیز به کار رفته است. جفت برای شخم زدن یا خرمن‌کوبی کاربرد داشته است؛ در شخم زدن دو گاو را با وسیله‌ای به هم می‌بستند که آن را «یوغ» یا واژه‌هایی همگون یا نزدیک بدان می‌نامیدند که وسیله پیوستن گاوان به هم برای کار و آویختن گاو آهن به آنها است. واژه‌های جفت و یوغ، در اصل از یک ریشه هستند، همچنان که امروز نیز در برخی گویش‌های ایرانی، هر دو واژه بر مفهومی یکسان

* استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کردستان timoormalmir@gmail.com

دلالت می‌کنند و یک تلفظ نیز برای هر دو رایج است یا در برخی موارد، واژه‌های مرتبط با آنها دارای تلفظی یکسان است. عدم توجه به ریشه این واژه و چگونگی تحول و تبدیل آوایی آن، غیر از سهو در توجیه و تبیین مفهوم و مصداق‌های جفت، موجب شده از معنی دقیق واژه یوغ یا شکل‌های دیگر آن در متون کهن غفلت شود یا در تبیین ریشه واژه و تعیین معنای متن، ابهام وجود داشته باشد و در برخی موارد با تصحیف ضبط شود. در این مقاله پس از نشان دادن کاربردهای مشترک جفت و یوغ و تلفظ‌های متعدد و گونه‌گون هر دو واژه در معانی دو و زوجیت، فرایندهای آوایی تغییر و تحول واژه‌های جفت و یوغ را نشان داده‌ایم.

۲- کاربردهای جفت در حوزه کشاورزی

۲-۱- جفت گاو

در متون کهن نظم و نثر فارسی دری، «جفت» به معنی «دو گاو» به کار رفته که با آن شخم می‌زنند؛ چند مورد به عنوان نمونه نقل می‌شود:

- «آلت کار و جفت ساخته و بسیجیده دار، گاوان نیک خر و به علف نیکو دار، چنان کن که همیشه جفتی یا تایي گاو فضله و آسوده داری در رمه تا اگر گاوی را از آن کار علتی اوفتد اندر وقت از کارها باز نمائی و وقت کشت از تو در نگذرد» (عنصرالمعالی، ۱۳۷۱: ۲۴۰).

- «چون شخصی که تخم اندازد و جفتی که حراثت بدان کنند و آهن و چوب و ریسمان که آلت حراثت است و دروگر و آهنگر و رسن تاب که این آلات راست کنند» (رازی، ۱۳۷۱: ۱۱۲).

- «چون به کار کشاورزی و جفت راندن مشغول باشند» (همان، ۵۲۰).

- «یک جفت گاو برابر چهل مرد زور دارد» (کاشفی سبزواری، ۱۳۵۰: ۳۳۱).

- «جبریل، آدم را علیه السلام پیاموخت تا زمین کشت کرد و یوغ بر گردن خویش نهاد و گویند دوازده سال رنج بکشید تا حق تعالی جفتی گاوش بداد» (نیشابوری، ۱۳۸۲: ۲۳).

واحد شمارش گاو را نیز جفت گفته‌اند: «سیصد پاره بلور از هر دستی، و صد جفت گاو و بیست عقد گوهر» (بیهقی، ۱۳۷۱: ۵۳۸).

۲-۲- کاربرد واژه جفت در مساحی زمین

در روزگار ما برای مساحت کردن زمین، بیشتر از واژه «جریب» استفاده می‌شود، قدیم نیز در برخی مناطق، واژه «جریب» کاربرد داشته است؛ چنانکه در عجایب المخلوقات آمده است: «و سر قله به مساحت صد جریب است» (طوسی، ۱۳۸۲: ۱۵۲-۱۵۳). در تاریخ بیهقی برای مساحت زمین از «جفت» یاد شده که در مناطق دیگر به جای جفت، واژه جریب را به کار می‌برده‌اند: «در نشابور دیهی بود محمدآباد نام داشت و به شادیاخ پیوسته است و جایی عزیز است، چنانکه یک جفت‌وار از آن که به نشابور و اصفهان و کرمان جریب گویند زمین ساده به هزار درم بخریدندی و چون با درخت و کشت‌ورزی بودی به سه هزار درم» (بیهقی، ۱۳۷۱: ۸۱۰). در متون کهن، جفت به مقدار زمینی که یک جفت گاو در یک روز شخم بزند اطلاق می‌شده، آنگاه اگر زمینی را یک جفت گاو، پنج روز شخم می‌زد می‌گفتند این زمین پنج جفت است؛ چنانکه در تاریخ بیهقی برای مقدار زمینی که یک جفت گاو در سی روز شخم بزند، سی

جفت‌وار زمین گفته شده است: «سی جفت‌وار زمین نزدیک این سرای بیع می‌کردند» (همان، ۸۱۱). در حاشیه برهان قاطع نیز به این نکته اشاره شده منتهی صرفاً به عنوان اصطلاح کاربرد روستائیان از آن یاد شده است (برهان، ۱۳۷۶: ۵۷۸). در یوآقیت‌العلوم در علم مساحت، از پیمودن و مساحت کردن به وسیله ذراع و انواع آن سخن رفته است، پیمایش جفت را در کنار گری (= جریب) آورده و نسبت آنها را روشن ساخته است: «ذراع دو گونه است: یکی آهنین که در شهرها بدان ستد و داد کنند و متفق علیه باشد و دیگر ذراع سوداست و آن درازنای ساعد مرد میانه باشد. پس بدین موجب «وشمار» نیز دو گونه باشد: یکی «وشمار شاهی» و از آن گز خیزد، چنانکه مربعی کنند، قائم الزاویه هر جانبی گزی راست و قطر آن بگیرد «وشمار شاه» باشد و چون قطر مربع «ارش سودا» گیرند «وشمار شاپوری» باشد و به نواحی قزوین به «وشمار شاهی» جفته (در نسخه بدل جفت ضبط شده) بپیمایند و به «وشمار شاپوری» گری. و قصب شاه شش و شمار باشد به شاهی و پانزده قصب در پانزده جفتی باشد، دویست و بیست و پنج قصب مکسر باشد و قصب شاپوری شش و شمار باشد شاپوری. و ده قصب در قصب، جریبی بود» (یوآقیت‌العلوم، ۱۳۴۵: ۲۴۶). با توجه به همین سابقه است که هنوز هم در مناطق مختلف از جمله هفت‌لنگ بختیاری برای شمارش سطح قابل کشت، علاوه بر واحدهایی چون من و گا (گا) برای تعیین مقدار سطح قابل کشتی که به نیروی شخم کردن دو رأس حیوان مربوط شود از خیش (گاواهن) استفاده می‌کنند (دیگار، ۱۳۶۶: ۲۷۲). در مناطق دیگر با صراحت بیشتری واژه جفت با گویش‌های مختلف برای تعیین مساحت کشتزار یا زمین قابل کشت استفاده می‌شود؛ در لرستان «جفت jeft واحدی برای بذر افشانی در زراعت که معادل شش تا هشت هکتار زمین است» (عسکری عالم، ۱۳۸۴: ۱۳۷) به تعداد زمینی هم که یک زارع می‌کارد و عمل می‌آورد جفت می‌گویند (همان، ۱۳۶) و در چهارلنگ بختیاری، واحد مساحت را «جفت گا» می‌گویند (سرلک، ۱۳۸۱: ۹۸).

۲-۳- جفت در معنی یوغ

در لغت‌نامه دهخدا علاوه بر معانی رایج جفت، یکی از معانی که برای آن ذکر کرده، همان چیزی است که در مورد یوغ نوشته است، بیتی از نظامی نیز به عنوان شاهد آورده شده است: «یکی از ابزارهای گاواهن که روی گردن گاو قرار گیرد. این لغت امروز هم در برخی از نواحی ایران معمول است: چو بر گردن نباشد گاو را جفت/ به گاو آهن که داند خاک را سفت» (دهخدا، ۱۳۵۰: ذیل جفت). بختیاری‌ها نیز یوغ را جفت می‌گویند (دیگار، ۱۳۶۶: ۱۱۲). البته جفت در بیتی از سنائی به سبب پیوستگی یوغ با خیش یا گاواهن به معنی گاواهن به کار رفته است:

برزگر رفت و نان و دوغ ببرد ماله و جفت و داس و یوغ ببرد

(سنائی، ۱۳۷۴: ۶۷۴)

۳- ریشه جفت و یوغ

بارتولمه، یوغ را از ریشه اوستائی yaog در معنی «اسب را به گردونه بستن» می‌داند (-1228: Bartholimae, 1904) پورداود، یوغ را از ریشه یوج به معنی پیوستن، جفت شدن، یکی و یگانه شدن، و جفت کردن می‌داند (پورداود، ۱۳۸۱: ۳۲۹). همچنین یوخت (yüxta) در بند ۹ هات ۴۹ یسنا را اسم مفعول از یوج به معنی بستن و به هم پیوستن دانسته است که در این معنی به شکل یوخ نیز کاربرد داشته است (همان، ۹۲-۹۱). هاشم رضی در وندیداد واژه ایه‌یوخته (apayüxta) را به معنی جفت شده و پیوسته ترجمه کرده است (رضی، ۱۳۷۶: ۱۶۷۲). همان‌گونه که در متون

فارسی و گویش‌های ایرانی معاصر برای تعیین مساحت زمین، واژه جفت به کار رفته، در فرگرد ۱۳ دیداد و ندیداد نیز یوج بصورت اسم مؤنث «یوج‌یستی» برای تعیین مساحت و به تبع آن مقدار مسافت به کار رفته است، دارمستتر آن را برابر با ۱۶۰۰۰ گام دانسته است (همان، ۱۳۹۵). یوج اوستایی در مناطق خراسان همچنان برای نام ریسمان چنبری یا رشته‌های بلندی که گاوآهن را به یوغ می‌پیوندند به کار می‌رود، این ریسمان را یوجن *yujan* می‌نامند یوجن را در مناطق خراسان با گویش‌های گوناگون می‌نامند، «مانند یوجن *yojan* (کدکن) یوجان *yowjan* (سبزوار) روجن *rujan* (کریزان) روجن *raw jan* (بیرجند، فردوس) و...» (پاپلی یزدی، ۱۳۷۵: ۳۴۷). به سبب ریشه واحد همین جفت یا یوج و شکل‌های تحول یافته آن است که در گویش راجی، جُف هم به معنی بستن است هم به معنی جفت (آقاریع، ۱۳۸۳: ۹۹). هاشم رضی در ترجمه فرگرد ۱۴ دیداد، یوئو-سمی را به یوغ پیوسته ترجمه کرده است و در توضیحات نوشته‌اند: «یوئو-سمی، اسم مرکب و ختشی؟ معنی درستی از ترکیب بر نمی‌آید. ترجمه بر اساس گمان و تقریب است» (رضی، ۱۳۷۶: ۱۴۵۳). به دیدگاه کانگا نیز اشاره کرده است می‌نویسد: «کانگا آن را ابزاری برای بذر پاشی در خاک یا زمین ترجمه کرده است. جزء نخست را از یو، غله، دانه، گندم، جو دانسته و جزء دوم را از زم=سمی، یعنی زمین» (همان، ۱۴۵۳). ترجمه و توجیه مذکور به نظر نمی‌رسد، دقیق باشد؛ زیرا اگر جزء اول به معنی غلات بود، ضرورتی نداشت، همراه واژه سمی (=زمین) به کار برود؛ چون غلات غیر زمینی وجود نداشت. در یوئو-سمی، یو به معنی جفت یا یوغی است که به زمین کشیده می‌شود؛ یعنی همان که بدان گاو آهن می‌گویند تخصیص «سمی» به «یو» برای آن است که روشن شود یو در اینجا همان نیست که بر گردن گاو یا اسب می‌نهند.

yuxta در اوستایی به معنی به هم پیوستن، چارپا به گردونه بستن (پورداد، ۱۳۸۱: ۹۲-۹۱) در پهلوی بصورت *juxt* (اتحاد، زوج) (مکنزی، ۱۳۸۳: ۹۵) ارمنی *juxtar* (زوج) هندی باستان *yukta* و کردی *jot, cuxt* (عاریه از جفت) (برهان، ۱۳۷۶: ۵۷۷) به کار رفته است. بخشی از این واژه در معنی «بستن» همچنان در برخی واژه‌ها باقی مانده است، هر چند عدم توجه به این پیشینه، موجب شده اصالت ایرانی برخی واژه‌ها فراموش شود مثل اخیه، در مفهوم پای بند اسب و امثال آن که محققان آن را عربی تصور کرده‌اند و از جمع مکسر آن در عربی به صورت اوأخی یاد کرده‌اند. معین نوشته‌اند: «میخ آخور، طنابی یا تیری که از دو سوی بر جایی استوار کنند و رسن ستور بر آن بندند» (معین، ۱۳۷۱: ذیل اخیه) اینکه از واژه‌ای فارسی در زبان عربی جمع مکسر درست شود، دلیلی بر اصالت عربی آن نیست. روشن است که این واژه بنا به قواعد اشتقاق عربی هیچ ارتباطی با بستن یا طناب و ریسمان و مانند آن ندارد، حتی تعبیر «أخت شدن» به معنی مأنوس گشتن و به هم پیوستن، تصور می‌کنم، ارتباطی با «أخت» عربی به معنی خواهر ندارد و با همان ریشه اوستایی مرتبط است، اگر هم در تاریخ کاشان برای تقسیم‌بندی آب و اراضی از بند گاو یاد شده به سبب پیوندی است که بین جفت با بستن وجود دارد: «از قدیم الایام اهالی خبرت و وقوف، آب و اراضی و سکنه راوند را به هشت بلوک قرار داده‌اند و هر بلوکی را به یک بند گاو؛ یعنی یک جفت ورزگاو منسوب به سر بلوکی نموده‌اند بعهده التفصیل: بند گاو آقا محمدی و بند گاو...» (کلاتر ضرابی، ۱۳۵۶: ۸۳-۸۴).

۴- یکسانی یا پیوند جفت و یوغ در گویش‌ها

در فین بندر عباس، جفت را جک (*jok*) می‌گویند (نجیبی فینی، ۱۳۸۱: ۷۶). همچنین یوغ را نیز جغ (*jaY*) می‌گویند.

در گویش زرنند کرمان، یوغ را جک (jok) و جی (joy) می‌گویند (بابک، ۱۳۷۵: ۳۳۳). گاو نر از دو تا چهار ساله را نیز جُگ (jog) و جنگ گویند (همان، ۳۳۴) در فارسی هروی نیز یوغ را جوغ (jōg) می‌گویند و به جای جفت در معنی همتا و نظیر نیز، جوک (jok) به کار می‌برند (آصف فکرت، ۱۳۷۶: ۹۸ و ۲۹۹). در گویش بشاکردی، واحد شمارش کفش و جوراب را jok می‌گویند (رستمی ابوسعیدی، ۱۳۸۲: ۱۱۵). در لهجه زرقان، شاهین ترازو (میله یا چوبی که دو کفه ترازو به دو سر آن آویزان است) را جی (ji) می‌گویند همچنان که یوغ را نیز جی (ji) می‌گویند (ملک‌زاده، ۱۳۸۰: ۹۵). به سبب یکسانی ریشه دو واژه یوغ و شکل‌های دیگر آن نظیر جُغ است که زرینه رود در آذربایجان غربی را هم جفت هم جغتو یا جغاتو نامیده‌اند؛ دهخدا ذیل «جفت» نوشته است که «رودخانه‌پی است که از سیاه کوه کردستان جاری شده در نزدیکی مراغه داخل نهر صافی شده به دریاچه ارومی می‌ریزد. نگارنده گوید این همان رودخانه جغتو است که بعضی جفت نوشته‌اند» (دهخدا، ۱۳۵۰: ذیل جفت).

۵- فرآیندهای تحول واژه‌های جفت و یوغ

واژه یوغ صورت بازمانده yaog اوستایی است (Bartholimae, 1904: 1228) که واج «گ» به «غ» بدل شده است همچنین واژه جفت صورت بازمانده از yuxta اوستایی است که از واژه yaog گرفته شده است؛ بدین صورت که صفت مفعولی ppfp این واژه در زبان باستانی است که از ریشه «ضعیف» + psawnd- ساخته می‌شده و صورت yuxta حاصل شده است (Jackson, 1892: 195) و guata نیز به جفت بدل شده است. واژه یوغ در برخی لهجه‌ها و گویش‌های ایرانی به صورت مخفف به کار می‌رود، بدین صورت که همخوان «غ» از آخر آن افتاده است و بصورت یو (yü) در آمده است؛ یو (yü) همچنان برای نامیدن یوغ در گویش‌ها به کار می‌رود؛ چنانکه در تربت جام یوغ را یو تلفظ می‌کنند (پاپلی یزدی، ۱۳۷۵: ۳۴۹). در اینجا فرآیندهای این تحولات به تفصیل نقل می‌شود:

۵-۱- تبدیل «ی» به «ج»

در فارسی باستان و اوستائی در مواردی که «ی=y» در آغاز واژه قرار داشته در فارسی میانه باقی مانده است (Mackenzie, 1971: 47) اما این «ی=y» در فارسی جدید اغلب به «ج=j» تبدیل شده است؛ واژه‌هایی همچون جم، جادو، جام، جشن، جاوید و جدا در اوستائی و فارسی میانه با «ی=y» آغاز می‌شده است (باقری، ۱۳۸۰: ۵۷ نیز رک. آموزگار و تفضلی، ۱۳۸۰: ۵۰). بر این اساس، همخوان «ی=y» در آغاز واژه yuxta اوستائی به «ج=j» تبدیل شده است. معین در حاشیه برهان قاطع، به شکل‌های پارسی باستان yauvia، پهلوی joi یا yoi هندی باستان yauvya اشاره کرده است (برهان، ۱۳۷۶: ۶۰۲). در غالب واژه‌هایی که همخوان آغازین آنها در زبان فارسی معیار «ی» است، در گویش قصرانی «ج» است. این جا به جایی در همخوان‌های میانی نیز هست: جکشمبه (یکشنبه)، جکی (یکی)، جَلَه (یَلَه)، جنجه (یونجه)، (دیهم، ۱۳۸۴: ۲۳۵). جنج (بخ)، جزد (یزد)، جک (یک)، نجلبک (نی‌لبک) (همان، ۲۲۹) پاجیز (پاییز)، پاجین (پایین) (همان، ۱۴۹). در تاج التراجم به جای آنچه امروز یوق یا یوغ گفته می‌شود، جغ به کار رفته است: «پس به اشارات وی گردنانه‌ای بیاوردند و تابوت را بران بستند و آن را بر دو بند گاو ورزا بستند و چوبی محکم بریشان زدند و ایشان همی‌رفتند تا خدای تعالی چهار فرشته را بفرستاد تا ایشان را همی راندند. پس تابوت بر هیچ زمین نگذشت که نه آن زمین را مقدس کرد. همچنان همی آمدند تا بر زمین بنی اسرائیل، جغ بشکستند و رسن را ببریدند و تابوت را

بنهادند» (اسفراینی، ۱۳۷۵: ۲۷۳). برهان قاطع ذیل «جو» مطالبی آورده که گواه آن است که جو همان چیزی است که اکنون بدان یوغ می‌گویند همچنین آن را با جو به عنوان غله‌ای که به حیوانات می‌دهند، یکسان می‌دانند که در تلفظ حرف اول متفاوت هستند (برهان، ۱۳۷۶: ۵۹۴). معین در حاشیه برهان قاطع، به تلفظ نام این غله در زبان‌های ایرانی کهن و نو اشاره کرده است؛ خصوصاً اینکه صامت آغازین «ی» و «ج» هر دو هست (همان، ۵۹۴). در برهان «جوه» نیز همان یوغ یا جوغ شمرده شده است: «جوه بر وزن کوه، به معنی جوغ است و آن چوبی باشد که بر گردن گاو زراعت نهند» (همان، ۶۰۲).

۵-۲- تبدیل خاء به فاء

صورت فارسی میانه جفت، *juxt* و *yuxt* بوده (Mackenzie, 1971: 47) که در فارسی نو -خت به -فت بدل شده است تبدیل خ = f به ف = f در زبان فارسی بی‌سابقه نیست. مثلاً *xvarenah* اوستایی و *xvarreh* پهلوی نیز در فارسی نو به فره بدل شده است (برهان، ۱۳۷۶: ۷۸۹). مهری باقری معتقد است «گروه صوتی *xt* دوره باستان در فارسی جدید در موارد نادری بدل به *ft* می‌گردد یکی از دو شاهد مثال ایشان تبدیل *yuxta* به جفت است (باقری، ۱۳۸۰: ۲۴۴).

۵-۳- تبدیل «گ» به «غ»

«گ»‌های پایانی کلمات فارسی میانه (پهلوی) در جایگاه بعد از مصوت، از اواخر دوره ساسانی به بعد، بتدریج افتاده‌اند و معادل‌های فارسی دری این کلمات جز موارد استثنایی به‌های بیان حرکت تبدیل شده و در مواردی نیز گ به «غ» تبدیل شده است؛ صادقی به مواردی از تبدیل «گ» به «غ» در گویش کُمزاری در کلمات گربه، خانه، جامه، استره، هیمه، گشنه و تشنه اشاره کرده‌اند که در این گویش به صورت گربغ، خنغ، جامغ، سترغ، هیمغ، گشنغ، چینغ به‌کار رفته است (صادقی، ۱۳۸۰: ۲۲۴-۲۲۵). نوایی به این ویژگی در اشعار بازمانده از گویش شیرازی اشاره کرده‌اند؛ در این گویش «گ»‌های پایانی به غ یا خ تبدیل شده است، مثل تزغ (تازه)، آسذغی (آسودگی)، پرونغ (پروانه)، خُشغ (خوشه)، بچنغ (بچه)، پشغ (پشه) (ماهیار نوایی، ۱۳۷۶: ۱۷۰-۱۷۵).

در برهان قاطع ذیل جُغ نوشته شده «چوبی باشد که بر گردن گاو قلبه کش و زراعت کننده نهند» (برهان، ۱۳۷۶: ۵۷۵) معین در حاشیه برهان نوشته‌اند: هندی باستان *yuga* (یوغ) ارمنی *luc* (یوغ) کردی *juk* بلوچی *jogh* سریکلی *yugh* و نوشته‌اند در فارسی: جوغ، یوغ، جوه، چغ (همان، ۵۷۵). مطالبی هم که برهان ذیل جُغ نوشته در معنی چوب که در گردن گاو می‌نهند، ذیل چغ نیز آمده است، علاوه بر آن نوشته‌اند «گاهی بر گاو گردون کش هم اطلاق کنند» (همان، ۶۴۲). البته چغ با توجه به تبدیل «ی» به «ج» تصحیف جغ است چون همخوان «ج» هیچ وجه اشتقاقی ندارد؛ اما آنچه صاحب برهان قاطع در مورد اطلاق این لفظ به گاو گردون کش نوشته، نشان دهنده آن است که جغ، همان جفت است، چون کاربرد جفت به جای گاو به اعتبار آنکه آن را به گاو می‌بستند، طبیعی است، به نمونه‌هایی از آن در بخش ۲-۱ اشاره شده است.

۵-۴- همخوان «ت»

همخوان «ت» در اصل همخوانی افزوده است. در گویش راجی هنجن، همچنان جُف به جای جفت (آقاریع، ۱۳۸۳: ۹۹) بدون همخوان افزوده به کار می‌رود. برومند سعید نیز این همخوان افزوده را در واژه‌های آمرزشت، آرایشت، آفرینشت، بالشت، پاداشت، خشت‌خشت، خورشت، سرزشت، فرامشت، کرخت، کنشت، گوارشت، کوست و منشت نشان داده است (برومند سعید، ۱۳۸۵: ۳۱۶-۳۲۶). در گویش زرنند، شیشت به جای شش به‌کار می‌رود

(بابک، ۱۳۷۵: ۳۶۱) یا شیخ در متون کهن به معنی زمین ناهموار به کار رفته (دهخدا، ۱۳۵۰: ذیل شیخ) و شکلی دیگر است از سخت.

۶- بوگان تصحیف بوگان است

به علت عدم توجه به ریشه واژه یوغ و یوک و یوگ و شکل‌های دیگر آنهاست که واژه بوگان در فرهنگ‌های کهن بدرستی تصحیف نشده یا در موردش اختلاف هست؛ دهخدا به نقل از فرهنگ‌های لغت، «بوگان» را زهدان و بچه دان و مشیمه آدمی و دیگر حیوانات و روده پاک نکرده گوسفند خوانده است (دهخدا، ۱۳۵۰: ذیل بوگان). با توجه به ریشه مشترک یوغ و جفت، واژه «بوگان» نیز شکلی دیگر از ریشه این واژگان است خصوصاً با معنی واژه جفت در معنی زهدان نیز یکسان است؛ جفت «نسج گوشتی و اسفنجی و عروقی که قرص مانند است و عضو رابط بین جنین و رحم مادر است و جنین به وسیله آن تغذیه می‌کند» (معین، ۱۳۷۱: ذیل جفت). در لغت‌نامه دهخدا به تبع دیگر فرهنگ‌ها، بوگان نیز به معنای زهدان و رحم به عنوان مدخلی مستقل وارد شده و چند شاهد شعری نیز برای آن نقل شده است (دهخدا، ۱۳۵۰: ذیل بوگان) در حالی که «بوگان» تصحیف «بوگان» است و احياناً کتابت آن با باء ناشی از سهو کاتبان یا بدخوانی نسخه‌های کهن است. عدم توجه یا عدم آگاهی از وجه اشتقاق واژه بوگان و پیوند آن با تلفظ معادل آن؛ یعنی «جفت» موجب شده از تصحیف این واژه غفلت شود. در اشعار ذیل که در مجموعه اشعار یا کتب لغت، واژه «بوگان» آمده لازم است به اصل آن، یعنی «بوگان»، تغییر یابد:

زنان حامله را بیم بد که پیش از وقت ز مهر او به در آیند اجنه از بوگان

ریش چون بوگانا سببت چون سوهانا سر بینیش چو بورانی با تنگانا

یک بیت نیز از کسایی مروزی در فرهنگ‌ها به شاهد لغت «بوگان» نقل شده:

وزین همه که بگفتم نصیب روز بزرگ غدود و زهره و سرگین و خون بوگان کن

بیت مذکور در هر دو چاپ اشعار کسایی، به همان صورت درج شده (درخشان، ۱۳۶۷: ۵۱ و ۸۴، ریاحی، ۱۳۷۳: ۸۹) در حالی که درست آن بوگان است و لازم است واژه بوگان، به بوگان تصحیف شود. در کتاب تاریخ قم نیز تفضلی به یک مورد از اصالت همخوان «ی» در واژه‌های کهن اشاره کرده‌اند که عدم توجه به آن، موجب تصحیف در کلمه «یوهین» به «بوهین» شده است. بوهین در این متن، به معنی خرمنگاه به کار رفته به این سبب جزء اول این واژه برگرفته از yava جو است (تفضلی، ۱۳۷۵: ۲۳).

۷- نتیجه

واژه‌های جفت و یوغ با تلفظ‌های متعدد؛ ولی همگون در گویش‌ها و متون کهن زبان فارسی و گویش‌های ایرانی، در موارد متعدد مشترک یا هم‌پیوند یا یکسان هستند؛ ریشه هر دو واژه در زبان‌های ایرانی کهن نظیر اوستا، فارسی باستان و پهلوی یکی است. در نامیدن ابزار شخم‌زنی (گاواهن) یا بخشی از آن، در برخی مناطق یا متون کهن، جفت و در برخی مناطق یوغ کاربرد دارد، همچنین در مواردی غیر از حوزه کشاورزی، این دو واژه بصورت جا به جا به کار می‌روند، مثل جفت جنین که یوگ و مانند آن نیز به کار رفته است. فرایندهای تحول آوایی هر دو واژه نیز نشان می‌دهد که ریشه مشترکی دارند.

منابع

- ۱- آصف فکرت، محمد. (۱۳۷۶). **فارسی هروی** (زبان گفتاری هرات)، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، چاپ اول.
- ۲- آقاریع، ابوالحسن. (۱۳۸۳). **گوش راجی هنجن**، تهران: نشر آثار فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ اول.
- ۳- آموزگار، ژاله و احمد تفضلی. (۱۳۸۰). **زبان پهلوی**: ادبیات و دستور آن، تهران: انتشارات معین، چاپ سوم.
- ۴- اسفراینی، شاهفور بن طاهر. (۱۳۷۵). **تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم**، جلد اول، تصحیح نجیب مایل هروی و علی اکبر خراسانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- ۵- باقری، مه‌ری. (۱۳۸۰). **واج شناسی تاریخی زبان فارسی**، تهران: نشر قطره، چاپ اول.
- ۶- بابک، علی. (۱۳۷۵). **بررسی زبان شناختی گویش زرند**، کرمان: انتشارات مرکز کرمان شناسی، چاپ اول.
- ۷- برومند سعید، جواد. (۱۳۸۵). **دگرگونی‌های آوایی واژگان در زبان فارسی** (قلب: افزایش - کاهش)، جلد ۴، کرمان: انتشارات دانشگاه شهید باهنر کرمان، چاپ اول.
- ۸- برهان، محمد حسین بن خلف. (۱۳۷۶). **برهان قاطع**، به اهتمام محمد معین، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم.
- ۹- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. (۱۳۷۱). **تاریخ بیهقی**، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: انتشارات مهتاب، چاپ دوم.
- ۱۰- پاپلی یزدی، محمد حسین و مجید لباف خانیکی. (۱۳۷۵). «گاوآهن، فرهنگ اصطلاحات روستایی خراسان»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، سال بیست و نهم، شماره مسلسل ۱۱۴-۱۱۵، ص ۳۵۷-۳۴۱.
- ۱۱- پورداد، ایراهیم. (۱۳۸۱). **یادداشت‌های گات‌ها**، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ اول.
- ۱۲- تفضلی، احمد. (۱۳۷۵). «برخی عبارات فارسی میانه در متون کهن فارسی و عربی»، ترجمه لیلا عسگری و فصل الله پاکزاد، نامه فرهنگستان، سال دوم، شماره پیاپی ۸، ص ۳۳-۱۷.
- ۱۳- درخشان، مهدی. (۱۳۶۷). **اشعار حکیم کسائی مروزی و تحقیق در زندگانی و آثار او**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- ۱۴- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۵۰). **لغت‌نامه**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۵- دیگار، ژان پی‌یر. (۱۳۶۶). **فنون کوچ نشینان بختیاری**، ترجمه اصغر کریمی، مشهد: انتشارات معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، چاپ اول.
- ۱۶- دیهیم، گیتی. (۱۳۸۴). **بررسی خرده گویش‌های منطقه قصران به انضمام واژه‌نامه قصرانی**، تهران: نشر آثار فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ اول.
- ۱۷- رستمی ابوسعیدی، علی اصغر. (۱۳۸۲). «وجه تمایز گویش بشاکردی و فارسی، در بعضی جنبه‌های آوایی و دستوری»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی (ادب و زبان) دانشگاه شهید باهنر کرمان، دوره جدید، شماره ۱۳ (پیاپی ۱۰)، ص ۱۲۲-۱۰۵.
- ۱۸- رضی، هاشم. (۱۳۷۶). **وندیداد**، تهران: انتشارات فکر روز، چاپ اول.
- ۱۹- ریاحی، محمد امین. (۱۳۷۳). **کسائی مروزی: زندگی، اندیشه و شعر او**، تهران: انتشارات علمی، چاپ چهارم.

- ۲۰- سرلک، رضا. (۱۳۸۱). *واژه‌نامه گویش بختیاری چهارلنگ*، تهران: نشر آثار فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ اول.
- ۲۱- سنائی، مجدود بن آدم. (۱۳۷۴). *حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقه*، تصحیح مدرّس رضوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم.
- ۲۲- صادقی، علی اشرف. (۱۳۸۰). *مسائل تاریخی زبان فارسی*، تهران: انتشارات سخن، چاپ اول.
- ۲۳- طوسی، محمد بن محمود بن احمد. (۱۳۸۲). *عجایب المخلوقات*، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- ۲۴- عسکری عالم، علیمردان. (۱۳۸۴). *فرهنگ واژگان لری و لکی*، خرم‌آباد: انتشارات افلاک، چاپ اول.
- ۲۵- عنصرالمعالی، کیکاوس بن اسکندر. (۱۳۷۱). *قابوس نامه*، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم.
- ۲۶- کاشفی سبزواری، حسین بن علی. (۱۳۵۰). *فتوت نامه سلطانی*، تصحیح محمد جعفر محبوب، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول.
- ۲۷- کلانتر ضرابی، عبدالرحیم. (۱۳۵۶). *تاریخ کاشان*، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم.
- ۲۸- ماهیار نوابی، یحیی. (۱۳۷۶). «یکی از ویژگی‌های گویش شیرازی در سده‌های هفتم- نهم هجری»، سخنواره: پنجاه و پنج گفتار پژوهشی به یاد دکتر پرویز ناتل خانلری، به کوشش ایرج افشار و هانس روبرت رویمر، تهران: انتشارات توس، ص ۱۸۳-۱۶۹، چاپ اول.
- ۲۹- معین، محمد. (۱۳۷۱). *فرهنگ فارسی*، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم.
- ۳۰- مکنزی، دیوید نیل. (۱۳۸۳). *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ سوم.
- ۳۱- ملک‌زاده، محمد جعفر. (۱۳۸۰). *فرهنگ زرقان* (واژه‌نامه لهجه فارسی مردم زرقان فارس)، تهران: نشر آثار فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ اول.
- ۳۲- نجم رازی، عبدالله بن محمد. (۱۳۷۱). *مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
- ۳۳- نجیبی فینی، بهجت. (۱۳۸۱). *بررسی گویش فینی*، تهران: نشر آثار فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ اول.
- ۳۴- نیشابوری، ابواسحاق ابراهیم بن منصور بن خلف. (۱۳۸۲). *قصص الانبیاء*، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۳۵- *یواقیت العلوم و دراری النجوم*. (۱۳۴۵). تصحیح محمد تقی دانش پژوه، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول.

36- Bartholimae, Chr. (1904). *Altiranisches Worterbuch*, Strassburg.

37- Jackson, W. (1892). *an Avesta Grammar in Comparison with Sanskrit*, Stuttgart.

38- Mackenzie, D.N. (1971). *A Concise Pahlavi Dictionary*, first published, London: Oxford university press.